

کودک شاه

ماهنامه‌ی شاهد کودک • شماره ۱۲۸ • شهریور ۱۳۹۵ • بهای ۱۸۰۰ تومان



چرخه‌ی آب
یک گاز داستان خوشمنزه...
مقاومت لیوان
یک بار مصرف

قطار

رنگم کن

دوست واقعی

غصه
قهر یعنی

تو هم می توانی

عروسی گرگ‌ها

جای پا

جدول

بچه‌های مجله

لطیفه

معرفی کتاب

به نام خدا

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول و سردبیر: محبوب شهبازی
جانشین سردبیر: نادر دقیقی
مدیر اجرایی: زهرا خسروی

دبیر تحریریه: سپیده خلیلی
طراح گرافیک: میترا چرخیان
حروفچین: ویدا امیدی
ناظر چاپ: شاپور محمد حسن زاده
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن دفتر تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۸۲۸۴۳۵
آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

ناشر: انتشارات شاهد
تهران خیابان آیت الله طالقانی
خیابان ملک الشعراء بهار شمالی
شماره ۵
تلفن: ۸۸۳۰۸۳۴۸
چاپ: چاپخانه سازمان
فرهنگی سیاحتی کوثر

تصویر جلد: کیانا میرزایی

- مجله در تلخیص و ویرایش
- مطالب رسیده آزاد است
- مطالب رسیده باز گردانده نمی‌شود
- نقل مطالب مجله با ذکر
- مأخذ مجاز است





چرخه‌ی آب

حتما شنیده‌ای که هیچ موجود زنده‌ای بدون آب نمی‌تواند زندگی کند.
حتما می‌دانی که منظور از موجود زنده، انسان، گیاهان و جانوران است.
حالا که فهمیدی آب چقدر مهم است، لازم است که با چرخه‌ی آب آشنا شوی.



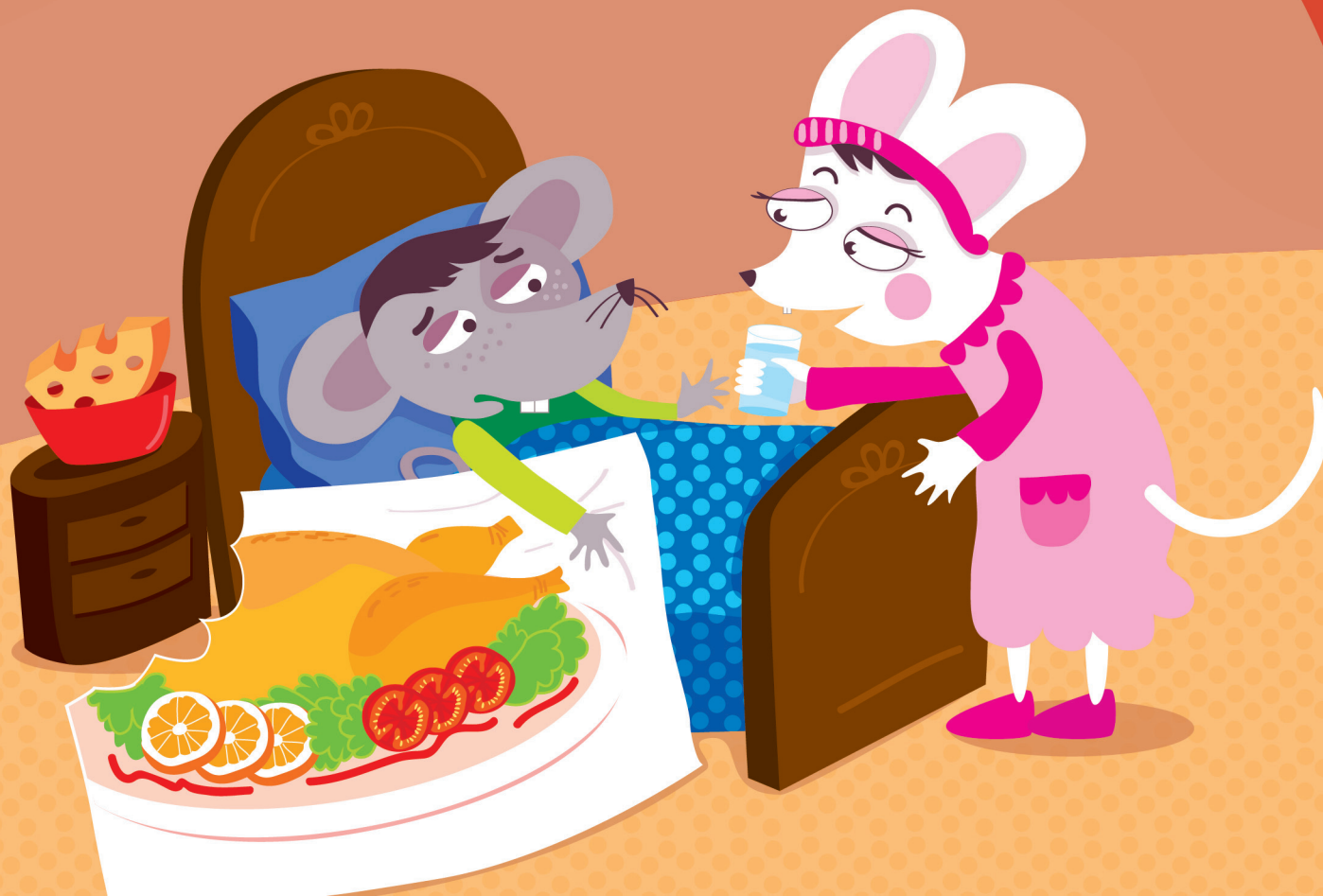


یک گاز داستان خوشمزه....



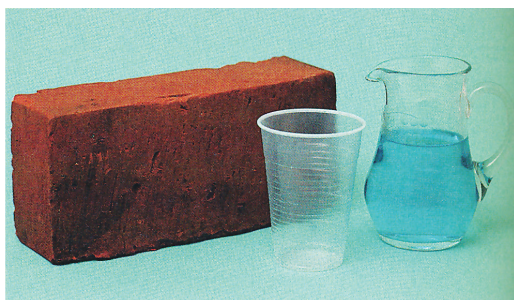
حتما منتظر یک داستان شکلاتی یا کاکائویی هستید! شاید هم یک داستان ساندویچی با سس قرمز می خواهید. اما داستان من نه ساندویچی است نه شیرینی و شکلاتی، پس دنبال من بیااید. روزی در یک آشپزخانه بزرگ آقای آشپز کتاب آشپزی را باز کرد تا غذای خوشمزه ای برای مشتری های خود درست کند. کتاب آشپزی پُر بود از عکس های رنگ و وارنگ غذاها. آن قدر که آب از دهان آدم راه می افتاد. او کتاب را ورق زد تا رسید به یک غذای قشنگ و خوشمزه! بعد هم کتاب را باز گذاشت و رفت تا مواد اصلی غذا را تهیه کند. در گوشه آشپزخانه یک خانواده موشی هم زندگی می کردند. آن روز مَموشی از لانه بیرون آمد تا در آشپزخانه گشتی بزند. او هربار که آقای آشپز نبود می آمد و یک تکه نان یا شیرینی خردشده ی روی زمین را به لانه شان می برد. او قدم زنان رفت و رفت تا رسید به میز. او از میز بالا رفت. تا اینکه چشمش افتاد به کتاب آشپزی. جلو رفت و به کتاب نگاه کرد. او از دیدن عکس دهانش آب افتاده بود. عکس یک تکه مرغ سرخ شده

با سس قرمز و سبزیجات رنگی حسابی او را گرسنه کرد.
او با خودش گفت: یک تکه از این غذا را می خورم و بقیه اش را برای مامان و بابا می
برم. او عکس را بو کرد. بوی کاغذ می داد. اما موشی فکر کرد بوی آن غذای خوشمزه است
و یک گاز به کاغذ زد و شروع کرد به جویدن. او وقتی مقداری از کاغذ را جوید یک تکه هم برای
پدر و مادرش برد اما تا به خانه رسید دل درد گرفت. مامان موشی برای او جوشانده درست کرد.
او ماجرا را برای مادرش گفت. مادرش خندید و گفت: «عزیزم تو یک گاز از کاغذ کتاب را خوردی نه خود
غذا را!» موشی از اینکه اشتباهی کاغذ را به جای غذا جویده بود خجالت کشید و قول داد قبل از جویدن یک
غذای خوشمزه از واقعی بودن آن مطمئن شود.
آخ راستی به نظر شما آقای آشپز اگر برگردد و کتاب جویده شده اش را ببیند چه کار می کند؟



مقاومت لیوان یک بار مصرف

فکر می کنی یک لیوان یک بار مصرف به تنهایی بتواند یک آجر سنگین را نگه دارد و زیر آجر له نشود؟ برای اینکه جواب سوال را بفهمی، کافی است که آزمایش کوچکی انجام بدهی.



چیزهایی که لازم داری:

یک لیوان نازک پلاستیکی
یک آجر
آب

کاری که باید انجام بدهی:

آجر را روی لیوان بگذار. به احتمال زیاد له می شود.

لیوان را پر از آب کن.

آجر را روی لیوان پر آب بگذار.



این چیزها را داریم:

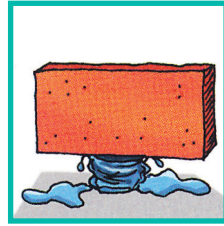


حالا توجه کنید:

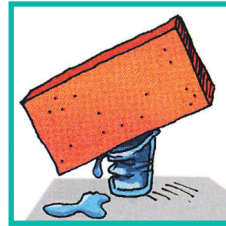


این بی نظیره!!!

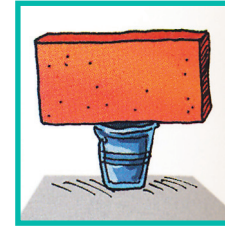
چه اتفاقی می افتد؟



۳ لیوان پلاستیکی له می شود.



۲ آب از لیوان بیرون می ریزد.



۱

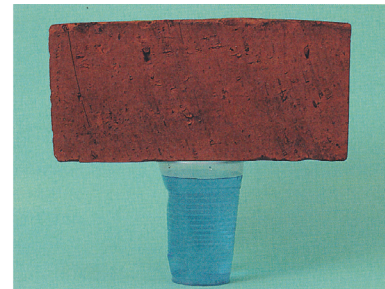
این طور می شود!

لیوان پر آب می تواند آجر را نگه دارد.

اگر توی لیوان ماسه بریزی، محکم تر هم می شود.



وای...



آیا می دانستی؟

لیوان پر خیلی محکم تر از لیوان خالی است. چون آب از داخل به دیواره ی لیوان فشار می آورد. به همین دلیل، لیوان به راحتی از داخل له نمی شود. ماسه از آب سنگین تر است و بیش تر به دیواره ی لیوان فشار می آورد. بنابراین لیوان پُر از ماسه، محکم تر از لیوان آب است.



کاردستی

قطار

این صفحه را روی یک مقوا بچسبان. تگه های آن را مثل شکل بالا کنار هم بچسبان و یک قطار بساز.



رنگم کن

با توجه شماره های داده شده این طوطی زیبا
را رنگ آمیزی کن.

رنگ ها

۱. قرمز

۲. آبی

۳. زرد

۴. سبز

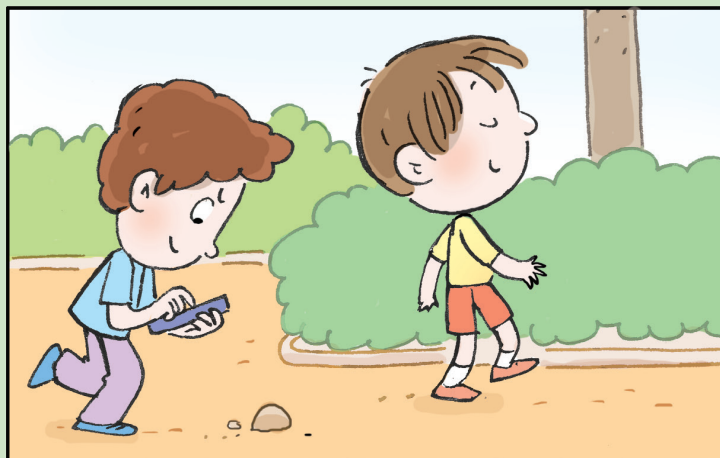
۵. نارنجی



دوست واقعی

داستان‌های نوید و ندا









غصه قهر یعنی

قهر کردی با من
تک و تنها ماندم
قهر یعنی غصه
بین غم ها ماندم

سخت و طولانی بود
آه این مدت کم
آرزویم این بود
که بخندیم با هم



فریبرز لرستانی
تصویرگر: میترا چرخیان



بعد از آن، وقتی که
من تو را می دیدم
غم پنهانت را
خوب می فهمیدم

با نگاهت امروز
تو صدایم کردی
باز با خنده ی خود
آشنایم کردی

من و تو خندیدیم
غصه ها رفت از یاد
باز هم دست به دست
داده ایم با دل شاد

قصه های تو قصه های من



می دانستی کشور عزیز ما ایران، پر از قصه است؟ هر استان یا حتی هر شهر و روستایی قصه های خودش را دارد؟

در لارستان استان فارس، شهری هست به اسم اَوَز. هوای اوز هم مثل هوای شهرهای جنوب ایران خیلی گرم بوده و هست.

در زمان قدیم، در اوز، وقتی هنوز نمی توانستند آب را با لوله ها به خانه ها بفرستند، در ته زمین جایی را می کردند و آب را آنجا نگه می داشتند. اسم آنجا آب انبار بود. آب انبارها معمولا یک سقف گنبدی شکل داشتند تا مسافران و یا غریبه هایی که به آن محل می رفتند، بدانند از کجا می توانند آب پیدا کنند.

آن روزها برق هم که نبود. مردم با ظرفی می رفتند و با سطل و طناب از آب انبار تاریک محله شان آب می آوردند. بزرگ ترها برای اینکه بچه ها به آب انبار نزدیک نشوند می گفتند، توی آب انبار دیو زندگی می کند و بچه ها را می خورد.

آن وقت از دیو آب انبار و آسمان پر ستاره ای اوز قصه می گفتند. هر ستاره قصه ای داشت. راه شیری مسیر پر گرد و خاک سم قوچ بزرگی بود که فرشته های خدا برای حضرت ابراهیم (ص) آورده بودند و خیلی قصه های دیگر...

در اوز پسری زندگی می کرد به نام محمد رفیع که قصه را خیلی دوست داشت. او مادر بزرگی داشت که یک عالم قصه بلد بود. قصه هایی که توی هیچ کتابی نوشته نشده بود و همه از هم شنیده بودند. محمد رفیع، وقتی هم





سال تو بود این قصه ها را یاد گرفت
و برایشان نقاشی کشید. کم کم قصه ها
و نقاشی هایش در مجله ها چاپ شدند و
بعدها به صورت کتاب درآمدند.

چند سال بعد، کودک آن روزها، هنرمند بزرگی شد و چون ایران
و شهرش اوز را دوست داشت درباره ی زبان و آداب و رسوم اوز
تحقیق کرد و کتابی نوشت تا همه آنجا را بهتر بشناسند.
اکنون با اینکه آقای محمد رفیع ضیایی از این دنیا رفته اند، ولی
کتاب ها، فکرها و قصه هایشان باقی مانده اند و او را برای همیشه نگه
داشته اند.

تو هم اگر بخواهی می توانی قصه های او را بخوانی و یاد
بگیری که چطور قصه های شهر یا روستایت را نگه
داری و با این کار فرهنگ کشورت را به دیگران
معرفی کنی.

یادت باشد که تو هم می توانی!





عروسی گرگ‌ها



گرگ‌ها رفتند پیش کرم شب تاب و گفتند: «با اجازه‌ی شما، ما یک عروسی داریم. ممکن است شما چند تا کرم شب تاب بفرستید که مجلس ما را چراغانی کنند؟»

کرم شب تاب گفت: «حرفی نیست! اما غذای ما چه می‌شه؟»

گرگ‌ها گفتند: «خب شما برگ می‌خورید، آن هم با ما.»

گرگ‌ها رفتند پیش درخت و گفتند: «با اجازه ما یک عروسی داریم. ممکن است چند تا برگ تازه به ما بدهید تا بدهیم به کرم‌های شب تاب که مجلس ما را چراغانی کنند؟»

درخت گفت: «برگ تازه، آب تازه می‌خواهد. آب ما چه می‌شه؟»

گرگ‌ها رفتند پیش رودخانه و گفتند: «با اجازه ما یک عروسی داریم. لطف می‌کنید یک جویبار به ما آب بدهید که ما بدهیم به درخت و درخت به ما برگ‌های تازه بدهد و برگ‌ها را بدهیم به کرم‌های شب تاب و کرم‌ها مجلس ما را چراغانی کنند؟»

رودخانه گفت: «آب من کم شده! کوه اگر آبی لطف کنه، حرفی نیست!»

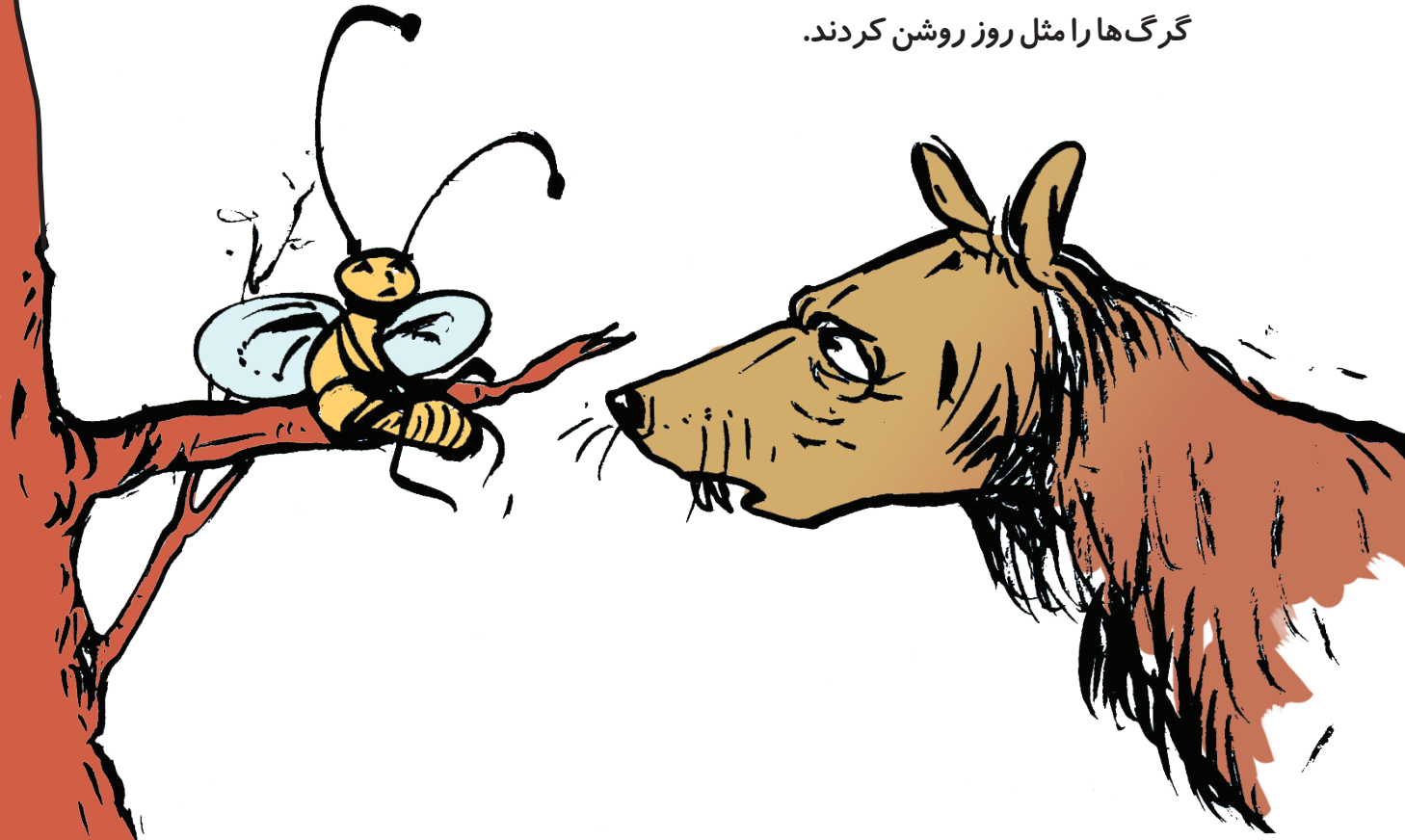
گرگ‌ها رفتند پیش کوه و گفتند: «با اجازه ما عروسی داریم. ممکن است مقداری از این یخچال‌های خودت را آب کنی، بریزی توی رودخانه که او به ما آب بدهد. آب را بدهیم به درخت و برگ تازه بگیریم برای کرم‌های شب تاب که مجلس ما را

چراغانی کنند؟»

کوه گفت: «کو گرما؟ مگر من می توانم این همه یخ را آب کنم؟»

گرگ ها رفتند پیش خورشید و گفتند: «با اجازه ما عروسی داریم. ممکن است کوه را بیش تر گرم کنید که یخچالش بیش تر آب بشه؟ رودخانه پُر آب بشه و به ما آب بده تا بدهیم به درخت و از او برگ تازه بگیریم برای کرم های شب تاب که مجلس ما را چراغانی کنند.»
خورشید گفت: «مبارک باشه! همیشه به عروسی!»

بعد نفسی عمیق کشید و شعله ای بلند به طرف کوه فرستاد. ناگهان همه چیز به کار افتاد. آب از کوه روان شد و به رودخانه رسید. رودخانه یک جوی آب به طرف درخت فرستاد. درخت برگ های تازه داد. کرم های شب تاب برگ های تازه را خوردند و همان شب مجلس عروسی گرگ ها را مثل روز روشن کردند.



جای پا

پدر از جبهه ی شوش
به سوی ما سفر کرد
به جای یک دوچرخه
برایم پوکه آورد



پدر آمد ولی حیف
به جای پا عصا داشت
لباسش خاک و خون بود
نگاهش غصه ها داشت

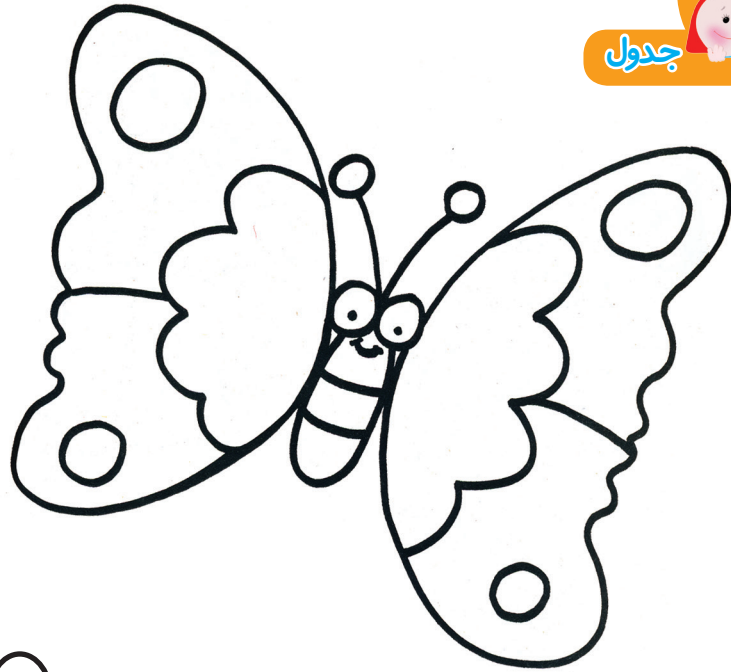
چه شد پایت پدر جان؟
میان جبهه ها ماند
خدا برداشت آن را
برایم این عصا ماند



احمد خدادوست
تصویرگر: مرضیه صادقی

پدر لبخند می زد
و من خاموش و خاموش
به فکر جبهه بودم
و پای مانده در شوش!





به هدیه ای که از سفر برای کسی می آورند، می گویند.

عیدی که در آن گوسفند می کشند.

از پدر و مادر به ما مهربان تر است.

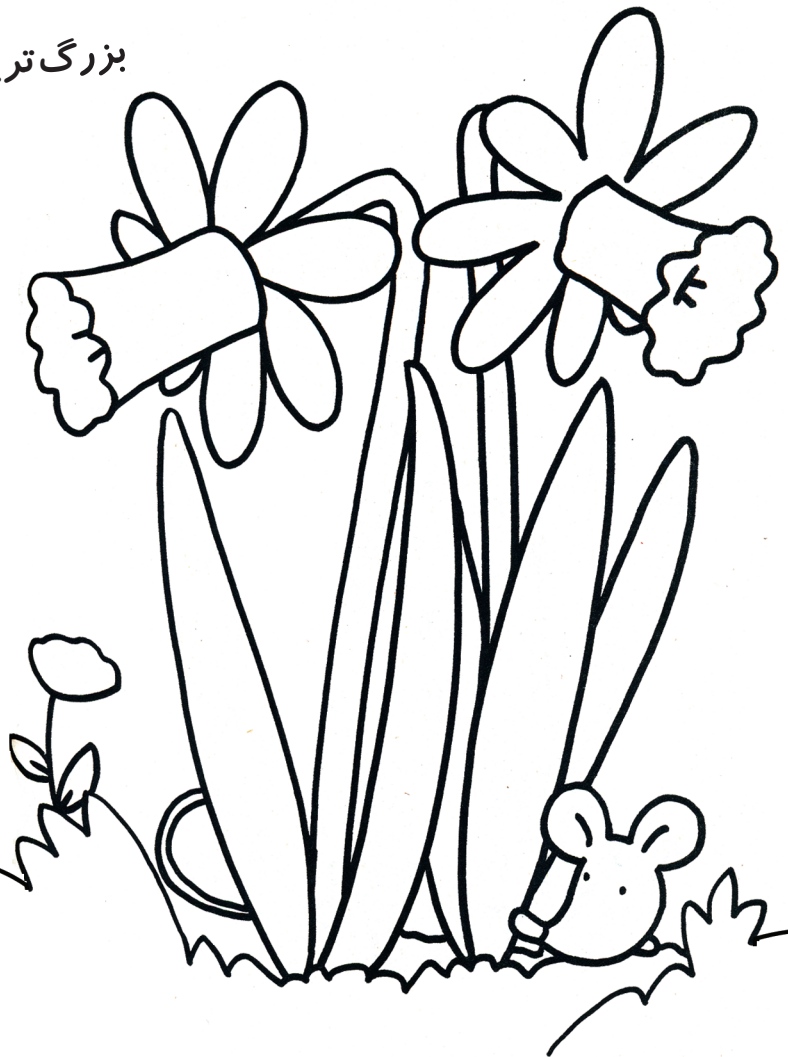


به مسافری که از حج برمی گردد، می گویند. ○○○○

نام پسر حضرت ابراهیم. ○○○○○○

جانشین پیامبر (ص) ○○○

بزرگ ترین عید شیعیان. ○○○○



بچه‌های مجله

شاگردان ممتاز



ایلیا محمدخانی

شاگرد ممتاز کلاس اول
دبستان شهید معززی



ملیکا داوودی

شاگرد ممتاز کلاس دوم
دبستان شاهد محدثه



ملینا داوودی

شاگرد ممتاز کلاس دوم
دبستان شاهد محدثه



حسین نظری

شاگرد ممتاز کلاس دوم
دبستان احمدی روشن



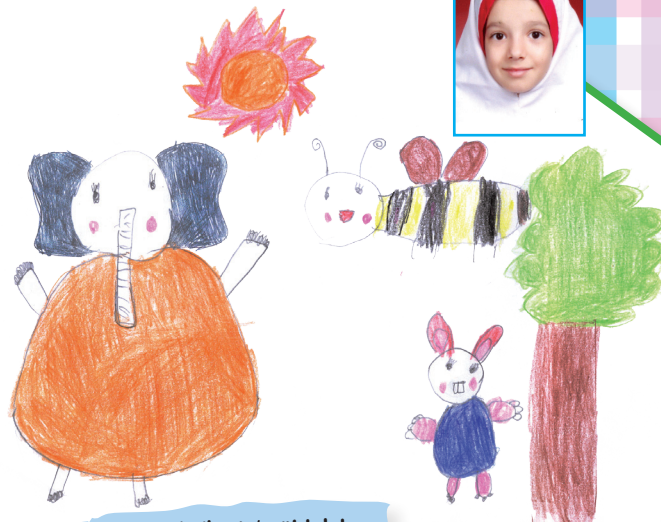
بیتاشیشه گران

شاگرد ممتاز کلاس پنجم
دبستان پروین اعتصامی



اویس بنی جمالی

شاگرد ممتاز کلاس اول
دبستان صالحین



هلیا ناطقی / ۵ ساله از تهران



ترنم یوسفی برنتی / ۸ ساله از ساری



لطیفه



زحمت نکشید

مامانم یک گز خرید. روی جعبه اش نوشته بود:
تولیدی حاج رضا، حاج امیر، حاج حسین و برادران.
به مامانم گفتم: «من که راضی نیستم برای یک گز این
همه حاجی به زحمت بیفتند.»

صرفه جویی

وقتی شامپوی شما تمام می شود برای صرفه جویی
آبش نمی کنید، دوباره مصرف کنید؟
من که توی بطری آب معدنی دوباره آب می ریزم که
چیزی به بطری نچسبیده باشد.



بیمار زرنگ

دیروز رفتم پیش دکتر، دیدم ویزیتش
سی هزار تومان شده!
به دکتر گفتم: «اگر تخفیف می دهید، بگویم کجایم
درد می کند؟ وگرنه خودتان بگردید و دردم را پیدا کنید!»

خط دکترها

دیشب بابام از چشم پزشکی آمد و به جای
نسخه، یک ورق از مشقم که از دفترم جدا شده بود
را برد داروخانه.
دو بسته قرص سردرد بهش
دادند. تازه گفتند خیلی هایش
را ما نداریم.
باید از هلال احمر بگیرید.



رخفانتربچک



پالام پولوم پام
یک گل کشیدم
برای بابام
داداش کوچولو
چهار دست و پا
آمد و کشید
نقاشی ام را

.....

کتاب «آقا تریلی» سروده خانم مهری ماهوتی مجموعه شعر کودکان است که توسط خانم سحر حقگو تصویرگری شده و نشر شاهد آنرا چاپ کرده است. اگر می‌خواهید با ماجراهای قشنگ یک پسر بچه شیطان آشنا شوید حتما این کتاب را بخوانید.





کتاب خوان عنوان نشست هایی است که به منظور به اشتراک گذاری کتاب های خوانده شده و با هدف ترویج و تبلیغ مطالعه در قالب معرفی کتاب برگزار می گردد. این جلسه در فضایی صمیمی تلاش دارد تجربیات مطالعاتی افراد کتابخوان را برای سایر علاقمندان کتاب و کتابخوانی به اشتراک گذارد. این نشست ها در سطوح استان و شهرستان برگزار می گردد. افرادی که در این نشست ها به ارائه و معرفی کتاب ها می پردازند کلیه اقشار جامعه اعم از کتابداران، نویسندگان، فعالین رسانه حوزه کتاب، اعضای کتابخانه های عمومی و سایر علاقمندان خواهند بود.

برای کسب اطلاعات بیشتر به پورتال نهاد کتابخانه های عمومی کشور مراجعه فرمایید.

www.iranpl.ir



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

منم مثل مامانم
برات لالایی
میگم تا بخوابی.

